

حضرت زهرا(س) و بروز تفکر اجتماعی شیعه

ما در تحلیل حوادث تاریخی صرفاً به ریشه‌ها و تبیین خود حوادث در آن مقطع نمی‌پردازیم بلکه یکی از عواملی که به ما در فهم حادثه کمک می‌کند پیامدهای آن حادثه است که در واقع «تحلیل پسینی» نامیده می‌شود.



ما در تحلیل حوادث تاریخی صرفاً به ریشه‌ها و تبیین خود حوادث در آن مقطع نمی‌پردازیم بلکه یکی از عواملی که به ما در فهم حادثه کمک می‌کند پیامدهای آن حادثه است که در واقع «تحلیل پسینی» نامیده می‌شود.

با این وصف باید گفت قطعاً برای اینکه بتوانیم نقش یک قهرمان را در طول تاریخ درک کنیم باید زمینه و بستر زیست آن شخصیت را درک کنیم.

در این نوشتار تأکید بر شخصیت و وجود مبارک حضرت فاطمه زهرا(س) پس از رحلت پیامبر(ص) است و این موقعیت اوج حضور اجتماعی ایشان دانسته شده است. مطلب حاضر برگرفتی از گفت وگویی مفصل با دکتر محسن الویری، استاد تاریخ اسلام دانشگاه امام صادق (ع) است که پیش‌تر توسط گروه اندیشه فراهم آمده.

در یک نگاه کلی اگر بخواهیم جامعه به یادگار مانده از پیامبر(ص) را ترسیم کنیم، باید بگوییم که این مجموعه به هم پیوسته یک تعامل درونی با خود و یک تعامل بیرونی با محیط اطرافش دارد.

در یک نگاه کلی، تعاملات بیرونی این مجموعه، حکایت از این دارد که این مجموعه یک کل به هم پیوسته منسجم است که آمادگی و استعداد لازم را برای امتداد هر چه بیشتر دارد. پیامبر(ص) پس از تأسیس حکومت در مدینه در مراحل مختلف، این حکومت را بسط دادند، به طوری که حکومت کوچک اسلامی با مرکزیت مدینه با قبایل اطراف خود پیمان دوستی بست و مدتی پس از آن، از این هم فراتر رفت و شهرهای دیگر را نیز تحت سلطه مرکزی خود درآورد. بعدها در سال هشتم هجری مکه نیز فتح شد. فتح مکه به یک معنا، فتح اصلی‌ترین کانون مقاومت در سرزمین حجاز بود. یک سال بعد، در سال نهم هجرت، تقریباً تمام حجاز تحت قدرت و مرکزیت دولت مدینه درآمد.

اما پیامبر(ص) به این بسنده نکردند و به بسط اسلام همت گماردند و این جریان هیچ‌گاه به خاموشی نگرایید. هنگامی که هنوز مکه فتح نشده بود، پیامبر(ص) در پرتو آرامش صلح حدیبیه بلافاصله به سران قدرت‌های آن روزگار نامه نوشتند و 7 پادشاه بزرگ آن روزگار را به اسلام دعوت کردند.

ایشان برای اسلام جوهره اصیلی را در نظر گرفته بودند که امتداد اجتماعی آن حد و مرزی نمی‌شناخت و به طور کلی پیامبر(ص) حرکت خود را برای یک خیزش بلند اجتماعی در نظر گرفته بود؛ این حرکت همان است که ما در زمان خلفا از آن به عنوان فتوحات یاد می‌کنیم. در واقع فتوحات تصمیم و کار خلفا نبود، بلکه تصمیمی بود که پیامبر(ص) اتخاذ و آغاز کرده بودند؛ هر چند پس از رحلت‌شان مدتی متوقف ماند و در اواخر خلافت ابوبکر دوباره از سر گرفته شد.

پس جامعه به یادگار مانده از پیامبر(ص) از یک سو در بیرون از خود کلیتی منسجم دارد، به طوری که قابلیت خیزشی فراگیر را برای خود فراهم می‌کند و از سوی دیگر همین مجموعه درون خود بنابر دلایل مختلف که در اینجا مجال ذکر آن نیست، مثل عامل سرعت نسبی گسترش اسلام و نظایر آن، انسجام لازم را نداشت و جامعه‌ای نوپا و شکننده بود که به دلیل تضادهای درونی‌اش به وجه خاصی شکننده می‌نمود. پس از رحلت پیامبر(ص) مشاهده می‌کنیم که حدود ۱۴ قسمت و ناحیه، از تبعیت دولت مرکزی روی برتافتند و حوادثی به نام جنگ‌های رده، پیش آمد.

این امتناع از تبعیت، علل مختلفی داشت؛ یا به خاطر روی برتافتن از اصل دین یا دشواری در پرداختن زکات و یا به خاطر اینکه بعد از رحلت پیامبر دلیلی بر تبعیت از دولت مرکزی وجود نداشت و... که البته ابوبکر توانست آنها را مهار کند و ثبات و آرامش را به جامعه بازگرداند. ماجرای سقیفه نیز خود دلیل دیگری است بر شکنندگی این جامعه؛ چرا که می‌بینیم نزد نزدیکان پیامبر(ص) نیز، اختلافی اساسی برای تعیین جانشین پیامبر پیش آمده بود.

قسمتی از این شکنندگی همان طور که قبلاً اشاره شد، ناشی از سرعت نسبی گسترش اسلام بود. اگر 10 سال هجرت را که تنها منحصر به مدینه نیز نبود و اسلام تا مرزهای روم دامن گسترده بود، در نظر بگیریم متوجه می‌شویم که سرعتی که گسترش اسلام داشت،

خودبه‌خود باعث پدید آمدن بعضی از مسائل می‌شد. اصلی‌ترین کانون مقاومت کفار، شهر مکه بود که در سال 8 هجری فتح شد و پیامبر 2 سال پس از آن رحلت کردند. 2 هزار نفر پس از فتح مکه تازه مسلمان شده بودند و شاید هنوز هیچ فرصتی برای فراگیری و عمق بخشیدن به دین خود پیدا نکرده بودند که با پیامبر در جنگ حنین ظاهر شدند. البته در اینجا پرسش دیگری نیز می‌تواند مطرح شود و آن اینکه در تفکر دینی با کدام توجیه می‌توانیم قبل از محکم شدن هسته مرکزی حکومت دینی به سراغ گسترش مرزها برویم و مطمئناً در اینجا مجالی برای پرداختن به این پرسش نیست.

از طرف دیگر باید گفت در تعالیم دینی انسان‌ها اختیار خود را از دست نمی‌دهند؛ یعنی هنگامی که فردی چیزی را فراگرفت، پابندی به آن مقوله دیگری است و این تحت اختیار پیامبر نیست که اراده کنند که همه به این آموزه‌ها پایبند باشند؛ حتی اگر مباحثی هم به‌طور واضح ذکر شده باشد، مفهوم آن این نیست که همه به آن پایبند خواهند بود. مباحث اخلاقی نیز همین‌طور است؛ مثلاً ما می‌بینیم در آن هنگام هنوز بسیاری از اخلاق‌های جاهلی ریشه‌کن نشده بود؛ اموری مانند گرایش به قبیله‌گرایی که پیامبر با تمام توان خویش تنها توانستند آن را مهار کنند اما ریشه‌کن نکردند، چنان که ما شاهد هستیم که در سال 6 هجرت هنگام بازگشت از غزوه بنی‌مصطلق بر سر تقدم و تاخر آب کشیدن از چاه بین مهاجران و انصار اختلافی درگرفت و گروهی فریاد زدند یا معشر الانصار و گروهی نیز فریاد زدند یا معشر المهاجره و خیلی سریع روبه‌روی هم صف‌آرایی کردند که این بسیار دردناک است. در اینجا اعتراف می‌کنم که این بحث جنبه‌های دیگری هم دارد که به خاطر دور نشدن از موضوع اصلی خود از پرداختن به آن حذر می‌کنم.

پس حضرت زهرا(س) در جامعه وارد عرصه‌ای اجتماعی می‌شوند که از بیرون در حال گسترش است و از درون بسیار شکننده. اگر بپذیریم که آنچه در سقیفه اتفاق افتاد فراتر از صرف غصب حکومت از یک فرد است، به این مسئله می‌رسیم که نزد اهل‌بیت(ع) دغدغه اصلی این است که آن تفکری که می‌خواهد بر جامعه حکومت کند و جامعه اسلامی را به سوی ببرد، چه نوع تفکری است. تأکید می‌کنم که دغدغه حضرت زهرا(س) فراتر از آن بود که فرضاً اکنون حاکم جامعه چه کسی است.

حاکم قطعاً می‌تواند آموزه‌ها را عینیت ببخشد، اما بحث اصلی این است؛ اسلامی که قرار است عالمگیر شود، با کدام تفکر و اندیشه هدایت خواهد شد. با پذیرفتن این دغدغه از جانب اهل بیت(س)، می‌بینیم که حضرت علی(ع) به دلیل وضعیت خاص و نفوذ عمیقی که در جامعه داشته‌اند و با در نظر داشتن وضعیت جامعه، برایشان این امکان وجود نداشت که بتوانند وارد صحنه شوند و این فکر و دغدغه را به صورتی دقیق در همان مقطع کوتاه زمانی مطرح کنند، چرا که تلاش برای مطرح کردن آن اندیشه می‌توانست پیامدهای جبران‌ناپذیری داشته باشد. از سوی دیگر نمی‌توان حقیقت را مکتوم داشت و باید آن را عرضه کرد. آیه ۱۵۹ سوره بقره، آیه‌ای است که بسیار مهم است و نکته‌ای را در این رابطه بیان می‌کند.

این آیه می‌فرماید: 171#& کسانی که نشانه‌هایی را که ما برای مردم در آیات روشنی نازل کردیم، کتمان کنند، از رحمت خدا به دور هستند و لعنت‌کنندگان آنها را لعنت می‌کنند.»

در واقع نمی‌توان اندیشه درستی که به اعتقاد ما توانایی لازم را برای تداوم بخشی اندیشه نبوت داشت، کتمان کرد. سکوت امیرالمؤمنین(ع) می‌توانست به مثابه کتمان حق و عدم سکوت ایشان نیز می‌توانست برهم زننده نظم شکننده آن جامعه باشد. بدین‌سان حضرت علی(ع) به وضعیت متناقض‌نمایی دچار شده بود.

در چنین مقطعی و برای حل این معماست که حضرت زهرا(س) وارد میدان می‌شوند و به شکلی بسیار کم‌نظیر و در محدوده‌ای وسیع، دست به یک رشته فعالیت گسترده سیاسی می‌زنند. به اعتقاد بنده اگر در نگاه اول به نوعی نگاه مصلحت‌گرا قائل باشیم، که البته به معنای فنا کردن حقیقت نیست، بلکه مصلحتی است که با ولایت درهم‌تنیده است، می‌توانیم بگوییم که وجه مصلحت‌گرایی را حضرت علی(ع) برعهده گرفتند و وجه حقیقت‌نمایی را حضرت زهرا(س) بر دوش کشیدند؛ به عبارت دیگر حفظ آن حداقل نظم و انسجام اجتماعی و هویت جامعه بجا مانده از پیامبر(ص) بر دوش امیرالمؤمنین(ع) قرار گرفت. پیرامون این مسئله ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، خود، از حضرت نقل می‌کنند: 171#& من دیدم که صبر کردن بر آنچه اتفاق افتاده است برتر از چند دستگی در میان مسلمانان است؛ یعنی وحدت‌گرایی‌ای که امیرالمؤمنین پایه‌گذار آن بودند، اقتضاء می‌کرد که ایشان شکیبایی بورزند؛ این همان مصلحت‌گرایی است.

اما نص صریح قرآن نیز بر کتمان نکردن حق تأکید دارد. پس این وجه حقیقت‌نمایی را حضرت زهرا(س) با روش‌های مختلف محاجه با افراد، ایراد خطبه، ملاقات با زنان و استفاده از فرصت‌های دیگر، بر عهده گرفتند. شاید اگر حضرت این وجه را بر عهده نمی‌گرفتند اکنون سکوت حضرت علی(ع) برای ما جای این پرسش را باقی‌می‌گذاشت که چرا ایشان حق را با توجه به اینکه اساساً بیان حق، جزو رسالت امام محسوب می‌شود، کاملاً عیان نکردند.

در مقام تبیین بیشتر باید عرض کنم هنگامی که حضرت زهرا(س) با تلاش فراوان، به آشکار کردن حق پرداختند، منظور، تذکر و توجه دادن جامعه به وجود جریان فکری اهل بیت(ع) بود. البته نباید این سخن اینگونه تلقی شود که حضرت زهرا(س) فکر شیعی را پایه‌گذاری کرده‌اند بلکه ایشان برای نخستین بار به این اندیشه موجود، بروز اجتماعی دادند. گرچه آن تفکری که ما آن را تفکر شیعی

و تفکر اهل بیت(ع) می‌خوانیم، در زمان پیامبر(ص) هم شناخته شده بود، اما عمومیت نداشت و بیشتر نزد خواص مطرح بود. پس حضرت زهرا(س) وجه حقیقت‌نمایی را برعهده گرفتند و این حقیقت‌نمایی به این نتیجه انجامید که برای نخستین بار تفکری که تفکر شیعه نامیده می‌شد، در سطح عامه مردم یک بروز اجتماعی یافت و به تدریج این نحوه تفکر در دهه‌های بعدی قوام لازم را پیدا کرد.

همچنین باید گفت که حد حقیقت‌نمایی حضرت زهرا(س) مرز مشخصی دارد، چرا که ایشان می‌دانستند که آن جریان اصلی که می‌تواند از این فضا سوءاستفاده کند و بهره بگیرد و زهر خود را بریزد، جریانی است که اکنون چهره‌ای آشکار در صحنه ندارد. در اینجا ارجاع می‌دهم به گفت‌وگویی که پس از سقیفه بین ابوسفیان و حضرت علی(ع) درگرفت و حضرت علی(ع) در جواب ادعای مساعدت ابوسفیان فرمودند: ««تو همچنان به دنبال فتنه هستی و ما نیازی به خیرخواهی تو نداریم.» حضرت زهرا(س) نیز در عین اینکه از سقیفه و فدک به‌طور آشکار سخن می‌گفتند، در ملاقات با ام‌سلمه جمله‌ای را مطرح کردند که با تبیین آن، مرز حقیقت‌نمایی ایشان مشخص می‌شود. حضرت در جواب احوالپرسی ام‌سلمه می‌فرمایند: ««با غم و ناله‌ای از رحلت پیامبر و از ستمی که بر جانشین او شده است، شب را به صبح می‌رانم. نسبت به حضرت علی(ع) پرده دری شده و اینها حقد و کینه بدر و احد است.»

همه ما می‌دانیم که در جنگ بدر و احد، سپاه اسلام در مقابل کفار و مشرکین مکه قرار گرفته بود، اما در اینجا مسلمانان درمقابل هم هستند. به اعتقاد بنده در اینجا این بصیرت حضرت است که با کلان‌نگری و آینده‌نگری سیاسی می‌تواند پشت پرده‌ها را ببیند.